



یاقوت الحما

۱۱

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: کیمیاء الفنا (مترجم)
مترجم: حاج میرزا علی بن اسفندیار شیرازی
موضوع: ...
شماره ثبت کتاب: ۷۸۴۱۵
بازدید شد: ۱۳۸۲
شماره قفسه: ۵۱۹

کتابخانه ملی و قزوین - ...
۲۵۱۹

یادداشت

۸۱

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷



۳۹۸۶

کتابخانه مجلس شورای ملی	شماره ثبت کتاب
کتاب: لیکن و القادری (مجموعه)	۷۸۴۱۵
مترجم: حاج میرزا علی بن اسد زعفرانی	۸۹۵۱
موضوع: ۵۱۹	بازدید شد ۱۳۸۲

۵۶

کتاب: فهرست شده
۲۵۱۹

[illegible]

مرحوم محمد بن منصور در دو دهها صلح و دو لایزال و طواع متخاصها در ناسیغها طسیحوج
 دانه سلجوقا منشیف
 وادار
 نزاران
 المرن
 امان
 و سید
 ولواله
 و شانی
 بنیان
 چهار
 سده

و فادان جز بر دهنست و نیز تعقیب کمالات اهل اهل اصلا و اثر
نمایان کرد و بر سر سراج دانش برشش مس بختان بهل و عبادت را گرفت
و امرشند و صلوات علیه و آله و وجهه الامتاج و علی بن الداء بالاد و اد
اما بعد صحت گوید اهل انفراد و ضعف فوفا و سیاه و او در حد
و سیاه و بکار برشت با الحاح و مدتی این اسکندر شیدا و فخر الله
و لوالیه که مدت مدید و غلام بعد بود که خوشه معنی علوم حکمت
و معانی فزون طلب و معرفت ان بودم تا که سال **بیاض** **۱۲۰۴**
یعنی آن سیاحت به اسکندر قطیفه رسیده و در آنجا شرب
چهار سال صلوات است اندر خمره بزم و شرب این شرب
شده و طلب مطلب خود بستان شرب این بودم و با عز و عکله

در این مقامات و مراد و بخود نام ایالتی است که رسید
 خواست که اکرام و ابد و خطا و ان بر کوار هر یک فرد زمان و
 در این بود و در خدمت سلطان این عثمان سالهای سال و در
 پیشمار ملک الاطفا و رئیس اشفا بود و در آن بزرگوار را قلم
 داشت بسیار و وقت به اختیار بهم رسید و یکبار وقت و کند بود
 بنده را بر سر نزل خود کشید و در آن نیاز دعوت نمود و اجوبه
 غریب و از و تقریر و در سر روی می کشید و بنا بر امان محمد
 و صفات پسندیده ایشان و خوشنوا را جایست که و کند در
 اولیایان و در نقل مدتی با هم هم گشتیم و در آن صاحب معرفت
 بطریق محبت و غایت فرمودند که سلطان مراد اول بعد از آنکه در

بهت شخص و کل علم طلب از استاد و قریب سی سال تمام در خدمت
 بود و علم طلب و تخریج و اکتساب و تدریس بود با انحصار طلب که برادر است
 حکیم جوهری که اندک و آن وقت و مراد و ابد و خطا و ان و خطا و ان و
 به و تخریب و کل کرده است و لب و لب و در آن وقت و ان و خطا و ان و
 حکیم و استاد است و فرموده بعد از اجماع از سر و نظر که بر از سلطان
 این سلطان مراد و رسیده سلطان مرحوم و مراد و خطا و ان و
 این است و اجماع نموده و بر غایت نام و خطا و ان و خطا و ان و
 که کشید و اجماع و ان و خطا و ان و خطا و ان و خطا و ان و
 نسخ و متعدده و خطا و ان و خطا و ان و خطا و ان و خطا و ان و
 این را بطریق محبت از ان صاحب معرفت استماع نمود و از و کرد

سیم

ع این صفت غفر نماید که بنابر این کتاب فیض انساب بزرگ و عارف

نهی به پست است باب نزدیک کرده سده انبیا از خود است

مقدمه و شروع کردیم و من ادوات و قیاسی و مثالی و طریقی باب اول

آب زن مجرب از ترکیبات موسیقا نوس حکیم است براسرار افق و جوب علیه

و جوشته های دیو و صفرادر و سودا در و بلغمی و امثال مثل و پله ها خورد

و اینها که نماند از عجب است ممکن بود از تفسیر هفت ^۹ کتاب درج

مغال شب بانه پست مغال شیخ طایفه و مغال دارو شور کلمر

از هر یک شانزده مثقال گرفته کوفته و بجنه باد صبر ادا و ده

است فرا و در ظرف سکه و مغلاف نفی در کفیه حکمت طراز و در کفیه

فقره

1890

پاشا تغا رفریہ رنجہ میان ان آب نشینہ بن خود را کمر بن

آب بنوشید و هالده ناسته ساعت و بعد از آن بدن خود را

کرد و لباس پوشیده ام، و زین عمل گفتند که بسیار خوب است

و این عمل را در حمام اگر شود البته بهتر است و نفع او بیشتر خواهد بود.

آبزن الحوائط از ترکات منخف نام حکیم است براسعت عفر

غایت از نمودن است بعد از ظهور پاک شدن از حرص باشد

که دوازده روز سواد به تمام یافت در این امانت شد و در این

نمود از تمام و این همه کتب که از این کتابخانه

در وقت زلزله و زلزله زلزله زلزله

[illegible]

۶۱

۸
 شایسته تر از پیشین غنا داشت این ملک بود و با ویرانه
 در ظاهر کینه گرفته و در باطن سرخ را کفایت آب بر خیزد
 نافت آن کم شود بعد در طرفه مناسب ریخته در میان آن کس است
 بنشیند و در هر سه روز آب آن بطور فراوان غنایه می بخشد
 تا دوازده روز که مکرر آن رسیده است آن را **الطهور** نامند
 سنگ مثانه را با بسیار آن که بعد از احتیاجات مناسبه
 در این آب بنشیند نافت را در باطن آن اندک بسیار فراید
 او غریب و غریب او عجیب است **صفت آن** نظراس بودی بنشیند
 از علقه قطران هر یک سه قفصه اصل و نه سیاه و سیاه نفع
 داشت و نموده کوفته آب حامه قدر الکافیه ریخته نموده و طرفه مناسبه
 بنشیند

ریخته در او بنشیند نافت روز درستم روز یکشنبه کفایت مطلق نموده
 استمال نماید که بسیار خوب است **سرب قرمز** سرب قرمز و کلس
 نیز کوفته و معطر با هم و تراکب بکار آید و در ابتدا و مقدمه مثال سنگ
 الزم و دیش **الاسرب** است و فواید او غیر شایسته اینها را می بیند
 خواهد شد **صفت آن** قدر سرب نقره کوفته و در بوم بر یک کوزه خوب
 باقی می ماند که زباده کم نشود و یک نوال امداد و کشته
 و یک سنجی که در برین زنده اند بر دست اند برده و همان بسته
 فاکستر را در آن کوفته و بکار دیگر که دارند باز هم زنده در او را
 که نماند همان بسته که زنده که هیچ آن سرب بهین طریق نکند
 و بطریق همان کوفته نموده و غنایه که مقدار است بقدر ذوب سرب

۱۸ باید بداند و بخیر بر سر سهرت و سستی قدر تک اندر این سخن گفت
 سست بخت شفاف گوید و بخت و دلب و هم زدن سرب از آن
 تک سخن باشد و بهر زنده فکر این عمل نماید تا جو سرب کمال شود
 بعد مکرر با آب گرم شست و تک را در کف نماید تا از طعم تک نماند و
 دیگر از شفا بگرفت این عمل کنند بطریق تک که مذکور شد یکی طریق
 اول به اندام بزرگ نفس او و حسن و قوای او را پاک و سخن خواهد بود
 بر سر سهرت و سستی و بخت و دلب و هم زدن سرب از آن
 مذکور را بصفاب عمر و درین معده عمر اولاً با زنجیر نموده چغاف
 مذکور را بصفاب و شوی و صندل و شمس نماید تا که ثابت و جاری شود
 شود و بعد در دل و قدر کرده بطریق رود و کینه عال از این ایجاد شغال
 بقدر

بجز آن که گفته اند نفس و سست و بخت و دلب و هم زدن سرب از آن
 این را بداند و بخیر بر سر سهرت و سستی قدر تک اندر این سخن گفت
 سست بخت شفاف گوید و بخت و دلب و هم زدن سرب از آن
 تک سخن باشد و بهر زنده فکر این عمل نماید تا جو سرب کمال شود
 بعد مکرر با آب گرم شست و تک را در کف نماید تا از طعم تک نماند و
 دیگر از شفا بگرفت این عمل کنند بطریق تک که مذکور شد یکی طریق
 اول به اندام بزرگ نفس او و حسن و قوای او را پاک و سخن خواهد بود
 بر سر سهرت و سستی و بخت و دلب و هم زدن سرب از آن
 مذکور را بصفاب عمر و درین معده عمر اولاً با زنجیر نموده چغاف
 مذکور را بصفاب و شوی و صندل و شمس نماید تا که ثابت و جاری شود
 شود و بعد در دل و قدر کرده بطریق رود و کینه عال از این ایجاد شغال
 بقدر

۱۰ بعد از خوردن سوختن مذکور در پخته و بعد از آن که شعله شود در سر
 دیگر به پخته ریزند که کم شعله شود باین طریق و در سوختن که کم به پخته
 ریزند که شعله شود و بعد از آن تمام شعله بپخته ریزند که شعله
 نماید بعد از پخته را به پخته بپاشند تا که شعله نماید و پخته را در پخته
 آب نهاده و در سوختن بپاشند تا که شعله نماید و در سوختن که کم به پخته
 کرده و پخته را به پخته بپاشند تا که شعله نماید و در سوختن که کم به پخته
 رقیق و حاصل کرده تا طعم شود و در آن مذکور در پخته ریزند و پخته
 نهایی کرده و بعد از آن شعله کرده و حفظ نماید مقدار سوختن این
 از سد در هم انداخته و در هم است و پخته بپاشند تا که شعله نماید
 با شل آن شود و در سوختن که کم به پخته ریزند و در سوختن که کم به پخته
 پخته

اگر آن نماید بعد از آن سوختن تا که طعم در پخته و بعد از آن که شعله شود
 شعله کرده و حفظ نماید باین طریق و سوختن که کم به پخته ریزند که شعله
 مذکور را به پخته ریزند و بعد از آن تمام شعله بپخته ریزند که شعله
 نماید و پخته را در پخته بپاشند تا که شعله نماید و پخته را در پخته
 آب نهاده و در سوختن بپاشند تا که شعله نماید و در سوختن که کم به پخته
 کرده و پخته را به پخته بپاشند تا که شعله نماید و در سوختن که کم به پخته
 رقیق و حاصل کرده تا طعم شود و در آن مذکور در پخته ریزند و پخته
 نهایی کرده و بعد از آن شعله کرده و حفظ نماید مقدار سوختن این
 از سد در هم انداخته و در هم است و پخته بپاشند تا که شعله نماید
 با شل آن شود و در سوختن که کم به پخته ریزند و در سوختن که کم به پخته
 پخته

۸۰ جلا بماند از طلا بجز آنکه نشود و جعفر در زمان خورشید گردید
 بدست او و شوره و جگر او را از شعله آتش و آتش و این را بر سر
 مد و در کوزه فلزی نماند که این را از این است و این است و این است
 در میان اعران شد و اگر اندازن خود را بدست و این است و این است
 و این را بر سر فلز شد و این را بدست و این است و این است
 اگر کسی است که در این است و این است و این است و این است
 که او به خود می خورد باشد که این را بدست و این است و این است
 پس او بعد از این است و این را بدست و این است و این است
 و این را بدست و این را بدست و این است و این است
 به او بدست و این را بدست و این است و این است
 به او بدست و این را بدست و این است و این است

طایفه ای از این است که در زمان خورشید گردید
 به شعله آتش و آتش و این را بدست و این است
 به او بدست و این را بدست و این است و این است
 که او به خود می خورد باشد که این را بدست و این است
 پس او بعد از این است و این را بدست و این است
 و این را بدست و این را بدست و این است و این است
 به او بدست و این را بدست و این است و این است
 به او بدست و این را بدست و این است و این است
 به او بدست و این را بدست و این است و این است
 به او بدست و این را بدست و این است و این است

۸ دست نمر اگر ستور همانجا نباشد چاره را بختیگر میکند و آنست که
 پس یک سنگ عقیق این هم بر ستون اول واجب و لازم است که
 نقیصه ندارد که ستون شش اول اندک کلاه نشود و در یک کلاه
 و خط او را نصف کرده و کلاه در طایفه او را نهاده و با او عقیق
 من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 با آب حنظل من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 کرده و با آب حنظل من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 نه چنانکه من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده

حبه

چهار شغال ریخته که گریست شغال خود و شکر که شغال گریست تمام
 چهار شغال و گریه و در نه ریخته که شغال شود و چهار شغال تمام
 شغال و گریه و در نه ریخته و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 شده و در نه ریخته و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 ریخته و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده
 و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده و عقیق من کرده

[illegible]

انشا الله تعالی بقدر غفران انکار و جفا درون و غریب در کار غایت
 جفا و کفر و کج روی و بسیار بیزاری و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی
 بار و در کار غایت و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی
 گوشت نام و کفر و کج روی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی
 دفع کنند و درین کار بسیار از دشمنان و کافران و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
 دشمنان و کافران و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
 بگویند و درین کار بسیار از دشمنان و کافران و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
 غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
 چهار سال از کار بسیار به دشمنان و کافران و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
 کرده و درین کار بسیار از دشمنان و کافران و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب

[illegible]

بعد مغال در مجرای خود اندر هر که در غوغ مغال بسیار غرض کلامه
بر که میگفت مغال بزر بخود بر هر چه برادر که داشت مغال را
اصحاب خود مغال که در کوفه چهار صد مغال ربع شرب کلامه
در صد مغال شرب ناله دولی او در راه میشنید که در حوی و در
بالای او در هر یک صد روز یک ناله بود و در چهار صد مغال
بخی جوف و در چهار صد مغال در ایام شرب خود که در شرب و در
اولی غرض کرده در حمام بایر بخی ناله که بگوید از غوغ و در
بعد سپاه و در سلاطین و در مغال و در غوغان و در غوغ
بر که داشت مغال غوغه الا که بزر بخی خود در هر یک صد مغال
در غوغ و در غوغان و در هر که در مغال که در غوغ و در غوغ

۱۶ در درشتی و بزرگی خطر سالانگی که در این اوج و دور بخند و در
در عالم محمد در تحقیق فایده پیدا کرده اند و این که هیچ کس را نمی توان
بفرد تمام بفرستد و نه آنچه بیشتر دارد و بداند این عصاره را در شکر کرده
در عالم بار محمد را فایده بگذرد و با آنکه در این اوج فایده است
رسوب که بعد از خوردن با صحت و به دست ما می آید و با شکر و دیگر
بعد از شرب کیف است و این در شرب کیف است و این در شرب کیف است
که در خبر باقی نماند و در بعضی که اگر باقی نماند و در شرب کیف است
نیست که خوب و باطل و در این اوج شرب کیف است و در شرب کیف است
با فایده می خاند و باقی نماند و در شرب کیف است و در شرب کیف است
چون از هر یک سه در شرب کیف است و در شرب کیف است و در شرب کیف است

۱۲. این روز یک است: از این پنج روز که در روز چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم
نزدیک است که در روز چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم

اینکه این مکتب از آن دوری دورتر قریح خواهد ماند و این دورتر

نات بخموش است لب اوراق مالخورده بر طبقه ماه لعل و تابنده

43

و این بر بستاند از اجل در درخت جابر

[illegible]

تاریخ بار و دهر بار و در میانها

و در جواب است در خلا و خارج از غایت غایت و در هر یک از اینها و قدس

نسخه کفایت کننده اصل خود را به عصاره در یک طبقه طلوع نور و دانش بسیار نام

انفرد علی بن ابراهیم که در آنجا مقیم بود و در آنجا اقامت نمود.

...

بسته شود از پشت در و آن در یک لحظه که از در خارج شود
تا که در نه چاره حرف نگوید بسته شود از طرف اول طرف دیگر
صاف او را در یک لحظه از این اول و پشت ایستاد بگوشت نه تا که در و در
تا نه حقان فار شود و نه به در بسته یک لحظه که در که اول فار شود
خواب در خواب و در وقت که در یک لحظه در بسته صاف او را بسته
بسته باشد به این طریق که در و در بسته شود و این بخوابد و در و در
باب در یک لحظه که در و در بسته شود و در و در بسته شود
که در و در بسته شود که در و در بسته شود که در و در بسته شود
این هم در و در بسته است که در و در بسته است که در و در بسته است
که در و در بسته است که در و در بسته است که در و در بسته است

۱۸ و بعد از هر سوره یا جمله ای که می خواند و اگر کتب طریقه ای او
 مملوک بر مانی باشد این را در هر یک و در افعال من در هر یک
 سوره کتبی که کند و اگر کتب و جملات و کتاب کثیر و قوی باشد
 او یک در میان یک سوره و جمله یا تیره است عادت یک روز او را
 در پیش که از هر یک و کثرت هم بخیر کند بر او را یک
 سوره یا سوره و در افعال و سوره یا طریقه او در هر یک
 راجع به این و افعال که کند که با سوره یا سوره یا سوره یا
 کرد و در میان است که خواند که با سوره یا سوره یا سوره یا
 او را که قوی و سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا
 بساطت او سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا
 راجع

و این را در هر سوره یا جمله ای که می خواند و اگر کتب طریقه ای او
 مملوک بر مانی باشد این را در هر یک و در افعال من در هر یک
 سوره کتبی که کند و اگر کتب و جملات و کتاب کثیر و قوی باشد
 او یک در میان یک سوره و جمله یا تیره است عادت یک روز او را
 در پیش که از هر یک و کثرت هم بخیر کند بر او را یک
 سوره یا سوره و در افعال و سوره یا طریقه او در هر یک
 راجع به این و افعال که کند که با سوره یا سوره یا سوره یا
 کرد و در میان است که خواند که با سوره یا سوره یا سوره یا
 او را که قوی و سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا
 بساطت او سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا سوره یا
 راجع

۱۹. یک کوفت شغال مردار است و هیچ کاره به دست شغال برنگرد
 برادر بخت است بهار است در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 بهم زنده بود که با شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 بغیر شغال سبیل بود و در شغال کوزه و کلاه
 کرد و شغال کوزه و کلاه در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 به تمام شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 لطیف و نوری است و در شغال کوزه و کلاه
 هم در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 بر تمام شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه

شغال

شغال و در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 به تمام شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 بر تمام شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 به تمام شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 بر تمام شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 به تمام شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه
 بر تمام شغال که در تمام دارد و در شغال کوزه و کلاه

۵۹۰ قدر انعامی و خوف سخطا منافع و ستادین آن یکسان است نه غیره
 باشد و نسبت الله بدین معنی و صواب کرده و در یک نسبت اگر دو یک یکی که
 شریف سخن آورده تا بوسیله آن در یک سوار خود و یکی تا بوسیله
 پر خود است و بهار است ترک کند بعد از آن است و نه بدین که
 زیاده آورده اند و استحقاق بعد از استحقاق است و در هر دو یکی
 است و نظیر آنکه بعد از آن که بسبب آنکه است و نه آنکه است
 بعضی که در این معنی و طریق و در هر دو یکی که در هر دو یکی
 اگر تغییر کند طریق و در هر دو یکی که در هر دو یکی که در هر دو یکی
 بعد از آنکه است و در هر دو یکی که در هر دو یکی که در هر دو یکی
 که در هر دو یکی که در هر دو یکی که در هر دو یکی که در هر دو یکی

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

خوشه نایب این است در جهان و بسیار نادر است و در هر جا که
 می‌گردد آنجا که از این نادر و نایب پیدا می‌گردد و در هر جا که
 نایب نادر است که در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 دارد و آنچه در وصف این نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که
 که در نایب نادر است که در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 بر این نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 تمام در هر نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 و در هر نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 می‌گویند و در هر نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 ظاهر می‌شود و در هر نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که

که در این نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 بسیار نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 چه نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 و در هر نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 این نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 سند بر این نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 طبع بر این نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 و در هر نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 و در هر نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که
 و در هر نادر و نایب می‌گویند و در هر جا که پیدا می‌گردد و در هر جا که

علی

الحمد لله

[illegible]

مستحق محبت کشف دست بود حالت را با او تیر و کینه انداخت
در دین و دین کرده اگر شغال گند و بی غرضی را با او سازد و در
و حقی که نه چشم بسته اگر کلاه کلاه بچند و فرزند شود و در بی حادان
چشم بزرگ با بزرگ است بهیچان و کلاه آن که در دین بی کسی که ترکیب شود
شغال و کلاه بی غرضی و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
عاشقانه با کلاه بی غرضی و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
مکان نشاند و چنانچه بپوشد و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
انداخته و بپوشد و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
سوار کرد و بپوشد و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
مستحق و بی غرضی و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد

در دین و دین

نفس را در بارگاه خدایه است غفلت را که کند و خان و خان و خان و خان
چند است و کلاه بپوشد و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
مستحق و بی غرضی و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
این دین و دین و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
نفس را که بپوشد و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
مستحق و بی غرضی و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد
و کلاه هر که که بپوشد بی کسی که بپوشد و بپوشد

[illegible][illegible]

[illegible]

11

[illegible]

[illegible]

و باقی مریدان و مستوفیان را که در این شهر و بلاد و دیارهای دیگر از ایشان یافتند و در این شهر و بلاد و دیارهای دیگر از ایشان یافتند و در این شهر و بلاد و دیارهای دیگر از ایشان یافتند

سکر و کرا و علف و خوراک و غله و نان و آب و اگر خواستند ایشان که بیشتر شود و اگر مرغی نمودند و اگر علفی

نموده و بکلیت تقدیر و حفظ نماید مستحق این است و وجه تقدیر و تقدیر

در میان اینها که در قفسه اول در آنجا که در کتب

[illegible]

منازل یک که از سر راه رود را بر حاشیای آن رود و در طرفین آن رود

که مکرر از عصاره بنفشه گوشتها، عصاره شالی اندود و عصاره شالی سفید

منقول: از ترجمه و تصحیح محمود درویش، چاپ تهران، زمستان ۱۳۵۷

فصل اول در بیان کلیات و احوال و اسباب و آثار و غیره

2

اور تشبہ برصا خنود و بیدار لغو کتور مکتور راجی غلیظ اور انار پرست

دو نسخه خود به امده از بعضی مذکور و به دست متفقا و استغفره تقوا نیرای

او در حق خود را در این کتاب که حفظه آن به قدر عزت است این در اول مرض

و در شمال بوده اما بعد از شمال ترخان زیست و در پشت آن **خوابگاه** شاه

منه کنه و انور ساقی او این است که دولت عفا بکفر نه کرده است

توضیح: این کتاب در وقت تدوین در دسترس نبوده است.

الحاق کرده و از الحاق طبع نمود و حفظ نمایند اگر قدر امکان با مصلحت

قدر علی بن داود در آن دوستانه هر روز الف و اولی خواند

نظم عمار و دیگر و ما انو قضا حضرت ابا محمد خاکی

از بطلان تهمیده است که چون عفا قرآن را از راه انحراف

قصه در مقام داستان

2

[illegible]

در روز ششم گشت نردانی از کعبه را بنشیند و گوشت داد و در کعبه کذا
در روز هفتم بر سر منبر ایستاد و از جهات گوناگون سخن گفت و از کعبه کذا
در روز هشتم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز نهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز دهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز یازدهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز چهاردهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز پانزدهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز شانزدهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز هجدهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز نوزدهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیستم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا

در روز بیستم

در روز بیستم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و یکم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و دوم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و سوم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و چهارم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و پنجم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و ششم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و هفتم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و هشتم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و نهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و دهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا
در روز بیست و یازدهم در کعبه ایستاد و از کعبه کذا

در روز بیست و یکم

در میان و اسباب اینها علی و دود و از اینها جان کلام
 این است که هر که در اینها کینه و کفر و عداوت هر یک از اینها
 این کینه و عداوت است که در اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 عداوت و کینه و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 جو از اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 از اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 که از اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 من و اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 نه از اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 در اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها

این کینه و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها

کینه و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 عداوت و کینه و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 جو از اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 از اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 که از اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 من و اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 نه از اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها
 در اینها و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها

این کینه و عداوت هر یک از اینها کینه و عداوت هر یک از اینها

[illegible]

—

[illegible]

[illegible]

حقه فیه اگر کسی از فقیر و غلبه دار گفته بود او را بر سر خطه خاف نشود
 گویم بر هر خطی که یک یا حرفی به دو یا به مثالی این اوست هر که را بدین
 او طرح دادند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده
 سخن گفتند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده
 حرفی بنویسد و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده
 فقهی است که بنویسد و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده
 که فقهی است که بنویسد و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده
 هر خطی که بنویسد و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده
 فقهی است که بنویسد و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده
 بنویسد و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده گفته اند و ده

برادر مدید یک غزل نهاد و بالائی او فل فرستاد و بجهت او در نوشتن

بای او بکشد و در چند روز در بای گرم شده و تا خلی شود و بعد در حمام

تغییر نموده تمسک ننموده و عمر اللوان کرده است و می کرده است

دولتی و امر که مغیر از حد که چهار پنجم است از مال می او بکشد و او را

در این تحقیق که چند روز سرگرمی و تفریح بود و چون به پست رسیدند در آنجا ماندند

اور اگر قضا با هر که بعد از روزه مذکور بماند تا سر که طلاق بر آنست مرفی شود

ملک و امر و قضا الحاکم بر همه سرزمین و ملک کبیر و مستغیر نازد عبید و سرکارهای

حق کرده در طرف وسیعی کرده و ملول طوطی کرده و در یکجا نشسته تا که کزبانه

سراج سوبه کند با عدو افراخ مگر غرض از تحفیف نمودن حفظ نامه نقد

استقال ابن ازهر بعد ان شفي من مرضه فخذ له الرضيل ورجع الى

30/1/19

[illegible]

خواهد ماند که مثل کبریت قابل اشتعال باشد لهذا این کبریت را بعضی کبریت

از این مشتقات گفته اند بعضی دیگر صد مشتاق از این باب و القوا هم کرده

بعد از آن وقت که سوار بر قندگانه شد و در راه بود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

دور اکبر و منہ صفای اور بالکل لفظ طریقت کا خدا نام کہ رسو کہ نہ تھی

غالب

امروزه با این همه سواد از هر چه بود وقت و منزلت و اعتبار و کرامت

ترجمہ علم ازہر خانہ فی صندل نرود و از ہر یک دو نرود و سفال سدرہ فاو

۱۷۹۶. درین شهر مصلحتاً بنیاد آن بنیاد را امانت عیال خود در سرحد و در کربلا و نجف

دو کج گفته اند روی او را و نه نه را که گفته اند، این را فرستاده و تحفه

حفظ نمود و بعد از آنکه این فرزند را باغبانان در هر استیلا و جسد خود

[illegible]

بدر است و او را ندانند که او چه کند و او را ندانند که او چه کند و او را ندانند که او چه کند

نقد و بررسی این کتاب در مجله نقد و بررسی

خداوند استوار که هر آنکه او را با نیت خالص بخواند و در وقت حاجت بخواند

نقد و نظر بر این کتاب را به صاحب این کتابخانه که بهین توانست بدین مکتب اهدا نماید

بعد از آنکه تو را ببر که منظر علی غایت دلربا و در تمام دریا غایب را بنده و منظر است

10

و از آنجمله این است که با توجه به این که

مجلسه

نموده اند و باینجه که در هر یک از اینها دو کلمه است و در هر کلمه دو حرف و در هر حرف دو نقطه

فقد انزلت الموت وانزلت نزعاً مبدداً، فزاد خطر كل مرادة

بجای آنکه بدو را در این راه و در این وقت که به نزدیکی رسیدند

خداوند را که تو را قهرمان کند که تو را با دشمن برت نصیحت کند و غلبه یاب فرماید

کرده و بعد از آنکه در بعضی از کتب نیز ضبط شده است که در بعضی از کتب نیز

بعد از آنکه بهر یک از اینها که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است.

عشق خدا و دور از دست او ایستادن و خود را بکار او مشغول داشتن و بر او توکل

منقول شد و بعضی از او نقل کرد و بعد از او نقل کرد و در این باره نقل کرد

کتابخانه و این فراموش شده اند از غرض است که از آنها به تحقیق گردد و این نیز

۱۶ دانش انجمن را در اختیار گرفته و به ترویج علم پرداخته و

شماره پنجم که در روز پنجشنبه در مجلس شورای اسلامی تهران

و در این وقت سه ماه از این سال ششما با این اوقات را معلوم است که ماه و روز

بر روی بعضی زانها که کند انحراف است مثلاً انحراف رو قوسه از غلاب بنده خط در آن

مکتبہ اسلامیہ

عنه بعضی اورد و انصاف کرده و در دایره آینه گنجینه قرار داده و چند اصل و فرع

که است محدوده در حالت دایره فرض نموده را با بسط کردن میسر می آید

منه بمانده اند و در این است و در آن مقرر شده که در این است

کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام

وہی ہے جو کہ

1870

۷۹ / **خاک** که از دست یافتند سواد امام جمیع چو است بطنی مذکور است امام امامی و امامی
 جلالت و امانی آنها بهیچها باز نرسیده و در هر فرقی وضع کرده اند اگر نظر
 بر او شود قبل از این بهیچها در هر فرقی با هم نماند و اینها را خداوند
 نماند که بطنی قوت امام در روزی نیست آنست که چهار اشیاء در هر یک
 او است که نظر بر وی گذارد و قوت که تیرست و بطنی که امام الله قویان
 شغالی بر او و قرن انان و است شغالی است و از اینها است که بطنی که بطنی
 قوتش بیشتر است که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 بر او و قرن انان و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او

ای که در عهد و در هر یک از اینها است که بطنی که از او و بطنی که از او
 او بر او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او
 بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او و بطنی که از او

نصیر بن علی بن علی



1514

